

چکیده

تاریخ نگاری معاصر ایران از یکصد سال پیش تاکنون از چند نحله و مکتب متأثر بوده که عمده‌ترین آنها تاریخ نگاری مبتنی بر «نگرش مستشرقین»، تاریخ نگاری مبتنی بر «نگرش مارکسیستی» و تاریخ نگاری مبتنی بر «نظریه توطئه» می‌باشد.

در این مقاله ضمن بررسی اجمالی هر یک از مکتب‌های فوق، از «مغالطه کُنه و وجه» به عنوان بیماری حادی که تاریخ نگاری ایران بدان مبتلاست یاد شده چنانکه اغلب پژوهشگران معاصر، با نگرش ویژه خود، به گونه‌ای مونولوگ، تنها به وجه خاصی از رخدادها و گزاره‌های تاریخی توجه داشته و هر کدام فقط بخشی از واقعیت را منعکس کرده‌اند.

نگارنده، پس از برشمردن خصوصیات «واقعیات تاریخی»، به رویکرد تاریخ شفاهی به منزله روشی مکمل در گردآوری شواهد و اسناد تاریخی پرداخته، یادآور می‌شود که تاریخ شفاهی با روش‌ها و ابزارهای جدید می‌تواند در جهت ساماندهی تحلیل‌های تاریخی و اجتماعی تمهیداتی را فراهم آورد.

«ویژگی‌های تاریخ شفاهی و اعتبار آن به عنوان شاهد تاریخی»، «ضبط صدا» و «کارکردهای تاریخ شفاهی» موضوعات دیگری هستند که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در کشور ما، تحقیق در مورد تاریخ و تاریخ نگاری از یکصد سال پیش متأثر از چند نحله و مکتب بوده است. البته مقوله تاریخ نگاری معاصر به مواردی که در این مقاله توضیح خواهیم داد منحصر نمی‌شود. دخالت‌دادن تئوری‌های سیاسی و اجتماعی اروپاییان در تحلیل واقعیت‌های جامعه ایران و همچنین تأکید مطلق باستان‌گرایی بر هویت جامعه ایران دو رویکرد دیگر تاریخ نگاری معاصر است که در جای خود قابل بررسی است و بالاخره بررسی و نقد آثار و اندیشه کسانی که در حوزه تاریخ اندیشه به تبیین تفکر چند تن از منورالفکران دوره قاجار پرداخته‌اند اقدامی بایسته است، اما در این مقال نمی‌گنجد. از این رو، بررسی آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

مروری بر تاریخ نگاری معاصر و لزوم توجه به تاریخ شفاهی

■ مرتضی رسولی پور
پژوهشگر و نویسنده تاریخ معاصر



الف- تاریخ‌نگاری مبتنی بر نگرش مستشرقین

در اواسط قرن هجدهم «شرق‌شناسی» از حیث برنامه و تشکیلات در اروپا شکل گرفت و با توجه به اینکه استعمار در بخش‌های وسیعی از مشرق زمین حکومت می‌کرد، هر یک از حکومت‌های غربی، بنا بر ذوق و سلیقه خود، با اندیشه استعمارگرانه به مطالعه شرق روی آوردند. در مورد تحقیقاتی که خاورشناسان طی یکی دو قرن گذشته در مورد تاریخ ایران انجام داده‌اند باید توجه داشت ضمن آنکه همه آنها از یک دست نیستند و قضاوت در مورد آنها نباید یکسان باشد، آثار آنان باید با دقت و تأمل بررسی شود. بینش و آثار گروهی از خاورشناسان متأسفانه بر نوعی ذات‌انگاری بر پایه تفکیک و تبعیض شرق از غرب بنا شده است؛ به طوری که غرب را با یک ذات به شکل سوژه و شرق را با ذاتی دیگر به صورت (ابژه) در نظر گرفته‌اند. جوهر اصلی این تمایز، تثبیت برتری و سلطه غرب بر شرق و هدف آن تشدید اختلاف و ایجاد شکاف در

همبستگی میان ملت‌ها بوده است. اینکه ما امروز شرق را در حکم دیروز غرب بدانیم و پیشرفت و توسعه را فقط چیزی بدانیم که غربی‌ها طی کرده‌اند نشان از نوعی نگرش یکسوگرایانه و استعماری است. آثار این دسته از شرق‌شناسان زمینه مساعدی برای تجاوز غربیان به شرق فراهم کرد. چنانکه در آغاز جنگ جهانی اول نزدیک به ۸۵ درصد جهان تحت سیطره غرب بود. ادوارد سعید اشاره می‌کند که ناپلئون، قبل از فتح مصر در ۱۷۹۷، آثار شرق‌شناسانی چون «ولنه» را مطالعه می‌کرده زیرا، در حقیقت، سفرنامه او یک دستورالعمل برای کشورگشایی ناپلئون بوده است. سعید در نوشته‌های خود به خوبی نشان داده که شرق‌شناسان در شکل‌دادن به یک چارچوب تجویزی برای رفتار استعمارگرایانه غرب، چگونه نقش خود را ایفا کرده‌اند.

این عده از خاورشناسان در ترویج این نظر که جز در غرب و یونان، هیچ اندیشه و تفکری در جای دیگری از جهان وجود

نداشته، همواره می‌کوشند این فکر را القا کنند که عمده جوامع غیراروپایی هیچ‌اند و تمدنی هم ندارند. البته بودند و هستند کسانی که این‌گونه و بر اساس منافع خود، اهداف خاصی را در تحقیقات تاریخی دنبال می‌کنند. به عنوان نمونه، مونتسکیو، که از متنقدترین متفکران عصر روشنگری به حساب می‌آید، در **کتاب‌نامه‌های ایرانی** به روشنی این نکته را القا می‌کند که شرق در حد اعلاهی تهی مغزی در تاریخ است و از این جهت، نقطه مقابل روح آزادی‌خواهی غربی است! با این همه و بر خلاف عقیده بعضی، نباید آثار خاورشناسان را فقط از جنبه استعماری نگاه کرد و محتوای تحقیقات آنان را یکسره مردود شمرد. خواندن خطوط میخی و عیلامی کتیبه‌ها و کشف هزاران لوح در تخت جمشید و همچنین گرده‌برداری از آثار پیشینیان، که مطابق اصول علمی صورت گرفته، نه تنها جنبه استعماری ندارد بلکه آشکار کننده افتخارات ایرانیان و مؤید این اصل مهم است که قوم ایرانی تاریخ داشته و



به تاریخ‌نگاری توجه می‌کرده است. با خواندن این الواح به خوبی این نکته روشن می‌شود که هیچ کارگری، در ایران دوره هخامنشی، برده نبوده و همه دستمزد می‌گرفتند. بدون تعصب، باید بپذیریم که ما به کمک دیگران و با تأثیر پذیرفتن از تحقیقات خاورشناسان توانسته‌ایم تاریخ قدیم خود را بازیابیم. اگر تحقیقات اخیر اروپایی نبود ما از تاریخ مصر جز داستان یوسف (ع) و زلیخا و قوم بنی‌اسرائیل و از تاریخ بابل جز داستان نمود و شداد و حضرت ابراهیم (ع) که آن هم از **تورات** به ما رسیده اطلاعی نمی‌داشتیم. مهم این است که نباید همواره به دهان و نوشته‌های خارجیان چشم بدوزیم و گفته‌ها و نوشته‌های آنان را حرز جان و حافظ روح و روان بدانیم.

ب- تاریخ‌نگاری مبتنی بر نگرش مارکسیستی

شکل‌گیری جریان مارکسیسم در ایران هم‌زمان با ظهور احزاب سوسیالیستی و کمونیستی در کشورهای دیگر بود. پس از شکل‌گیری چپ ایرانی، واژه‌ها و مفاهیم جدیدی به گنجینه واژگان فکری و فرهنگ سیاسی ایران وارد شد که تا آن زمان سابقه نداشت. این واژه‌ها و مفاهیم، ضمن آنکه ادبیات معاصر و هنرهای نمایشی ایران را تحت تأثیر قرار داد، تاریخ‌نگاری ما را به جای پرداختن به واقعه‌نگاری یا تاریخ‌نگاری سیاسی صرف، با اقتصاد سیاسی آشنا کرد، هرچند که می‌دانیم تبیین‌های اقتصادی به هر ترفندی هم که متوسل شوند باز نمی‌توانند به قدر کافی از عهده تفسیر بنیادین همه آفرینش‌های تاریخی برآیند. از این جنبه مثبت که بگذریم، متأسفانه گروه‌ها و احزاب چپ در ایران، به خصوص از زمانی که استالین به قدرت رسید تا موقعی که حیات داشت، اصول و مبانی مارکسیسم را با تفسیرهای استالین درک و به جامعه ایرانی معرفی می‌کردند. در سال‌های قبل از انقلاب، تحقیقات مارکسیستی مستقل از انقلاب

اکتبر، از سوی مارکسیست‌های ایرانی نوشته نمی‌شد و آنچه بود دستاوردهای انستیتو مارکسیسم-لنینیسم شوروی بود. حتی کارهایی که خود ایرانیان در باب مارکس، لنین و آثارشان نوشته‌اند در پرتو آثار استالینیستی و به شدت تحت تأثیر نگاه استالین بود. بنابراین، احزاب چپ ایران بیشتر استالینیست بودند. اگر هم خودشان را مارکسیست می‌خواندند بیشتر از جنبه تئوریک بود، چون در عمل استالینی رفتار می‌کردند. وقتی که تصفیه‌های بزرگ و پر سر و صدای درون سازمانی در آنها اجرا شد، این سازماندهی دقیقاً استالینیستی بود.

بی‌انصافی است اگر بخواهیم همه نیروهای چپ را در ایران با یک چوب برانیم و همه را یکسره و با یک دلیل نفی کنیم چرا که، هم از نظر زمانی و هم از جهت هویت اجتماعی، نمی‌توان همه چپ‌روها را مشمول حکمی واحد قرار داد؛ اما به نظر می‌رسد مارکسیسمی که در ایران شناخته شده قرار بود بیشتر در جدل‌ها و مناقشات سیاسی له یا علیه کسی به کار رود، یعنی یک کارکرد جدلی و سیاسی داشته باشد. به گمان و باور اغلب مورخان، استالین مارکسیسم روسی را به شوم‌ترین و نکت‌بارترین پدیده قرن بیستم تبدیل کرد. از منظر او پیروانش، آزادی عقیده و ابراز آن در شکل برگزاری تظاهرات، آزادی اجتماعات، اصل تفکیک قوا همه و همه پدیده‌های بورژوازی نام گرفتند. آنها چنان دماری از آدمی و تفکر و اندیشه درآوردند که سال‌ها می‌توان درباره آن کتاب نوشت. حتی لنین، در بحث‌های خود، معرفت‌شناسی کانت و تقسیم معرفت به پیشینی و پسینی را یک تقسیم‌بندی ایده‌آلیستی می‌نامید و مردود می‌شمرد. مارکسیست‌ها همه مفاهیم و مقولات گسترده معرفتی را انعکاس ذهن می‌نامیدند. اغلب مارکسیست‌های ایرانی هم، با یقین و ایمان ایدئولوژیک خود، مغرور تفکر حزبی بودند و کمترین فروتنی در تفکر را به

طرفداران خود نیاموختند. درک بسیاری از مارکسیست‌های ایرانی، حتی از رابطه روبنا و زیربنا، مانند استالین یک درک و برداشت مکانیکی بود. استالین بر این باور بود که اگر برنامه‌های پنج‌ساله حزب کمونیست شوروی را با ضرب و زور اجرا کند و اشتراک‌سازی اجباری را پیش ببرد و آن را به سود صنایع سنگین تمام کند، مناسبات سوسیالیستی به‌گونه‌ای جبری رخ می‌دهد. همین تفکر به کشورهای اقماری شوروی، از جمله ایران، هم تحمیل شد و این توهم به وجود آمد که اگر زیربنای اقتصادی در جامعه‌ای بهبود یابد، روبناها هم خود به خود درست می‌شوند. مطابق این برداشت بود که مارکسیست‌های ایرانی، در بیشتر موارد، در تحلیل‌های خود به عوامل فرهنگی و بسترسازی‌های اجتماعی کمترین توجهی نداشتند. نظریه‌پردازان چپ در ایران، با کشیدن حصار محکم از پیش‌فرض‌های مارکسیستی به دور خود بدون آنکه در آموزه‌های خود تردید روا دارند، به گفتمان اسلامی و نقش برجسته روحانیون نگاهی سطحی و گذرا داشتند و از کنار آن با بی‌اعتنایی رد می‌شدند. اسلام سیاسی مقوله‌ای بود که از نظر گروه‌های چپ، چه به لحاظ نظری و چه از نظر تجربی، خوب فهمیده نمی‌شد. از این رو بود که وقتی با آن مواجه شدند به نوعی سردرگمی گرفتار آمدند.

البته مارکسیسم غربی مثل مارکسیسم در شرق یک جریان واحد نبود و تنوع چشمگیری داشت. این نوع مارکسیسم اساساً حاصل ناامیدی‌های پس از انقلاب اکتبر بود که به عنصر فرهنگ و نقد فرهنگی گرایش داشت. اگر تکیه اصلی لنین بر سازماندهی منضبط و گسترده حزب و سازمان بود می‌گفت: «به من سازمان بدهید تا روسیه را بگیرم» یا این عبارت را می‌گفت: «اگر بتوانم اهرم (یعنی سازمان و حزبم) را در تکیه‌گاهی از زمین قرار دهم، می‌توانم زمین را تکان دهم». مارکسیست‌های



۵۶ تا خرداد ۱۳۶۰، که فعالیت گروه‌های چپ تقریباً آزاد بود، حزب توده و گروه‌های چپی در ایران بیشتر به چاپ و انتشار کتاب‌هایی مانند **اصول مقدماتی فلسفه** از ژرژ پلیتسر مبادرت می‌کردند. این بدان جهت بود که ایدئولوژی در حصار حزب بود.

به هر حال، امروز در ایران باید نسل جدید بازخوانی‌اش را از جریان چپ به دست بدهد به خصوص که خوشبختانه نسل جدید به زبان‌های خارجی تسلط پیدا کرده و امکان دسترسی به آثار دست اول را دارد.

ج- تاریخ‌نگاری مبتنی بر توطئه‌انگاری
این دیدگاه که بر عمده کردن نقش دولت‌های خارجی، به ویژه انگلستان، در تحولات سیاسی ایران استوار است به‌گونه‌ای افراطی از سال‌های پس از جنگ‌های ایران و روس در دوره‌ی قاجار شروع شد و به سرعت گسترش یافت و تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی هم ادامه پیدا کرده حتی شاه و خانواده سلطنت

**نظریه‌پردازان چپ در ایران،
با کشیدن حصاری محکم از
پیش‌فرض‌های مارکسیستی
به دور خود بدون آنکه در
آموزه‌های خود تردید روا
دارند، به گفتمان اسلامی و
نقش برجسته روحانیون
نگاهی سطحی و گذرا
داشتند و از کنار آن با
بی‌اعتنایی رد می‌شدند.**

غربی معتقد بودند که عنصر فرهنگ را باید در تحلیل‌های اجتماعی و تاریخی جدی گرفت. این نکته‌ای است که میان لنین و مارکسیست‌های غربی (یعنی جریانی که ستون فقرات آن گرامشی، لوکاچ، رزا لوگزامبورگ و آلتوسو بودند) و مکتب فرانکفورت فاصله عمیق ایجاد کرد. گروه‌ها و احزاب مارکسیستی ایران، حداقل تا وقوع انقلاب اسلامی، کمترین شناختی از مارکسیسم غربی نداشتند؛ اگر هم داشتند هرگز به طرفداران خود اجازه نمی‌دادند آثار و نوشته‌های انتقادی مارکسیست‌های غربی را در مورد روش‌های مقابله و برخورد حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سابق با احزاب کمونیستی و سوسیالیستی اروپا مطالعه کنند. به عنوان نمونه، کتاب **ارزشمند در نقد و تحلیل جباریت** نوشته مانس اشپیرر که به سال ۱۹۳۷ در این زمینه نوشته شده بود، هرگز در دسترس پیروان قرار داده نشد. جای شگفتی است که حتی در فاصله سال‌های

هم، درست یا نادرست، سقوط نظام سلطنتی را ناشی از توطئه قدرت‌های جهانی قلمداد کرده‌اند.

در مورد نقش شبکه‌های جاسوسی در تحولات و حتی کودتاهایی که به خصوص در کشورهای جهان سوم انجام گرفته، با توجه به اسناد و مدارک به دست آمده و اعترافات مقامات ارشد این سازمان‌ها و شبکه‌ها، تردیدی باقی نمی‌ماند. منظور ما این نیست که هیچ توطئه‌ای در جهان وجود ندارد؛ اما اینکه دست‌های پنهان و آشکار و شبکه‌های اطلاعاتی بیگانه را رقم زننده‌ی مقدرات جامعه و دولت‌ها در ایران بدانیم و به تعبیری که برخی اصرار دارند با دست گذاشتن بر نقشه‌های از پیش تعیین شده، هدایت همه جریان‌های سیاسی، نظامی و فکری را فقط از طریق شبکه‌های توطئه رديابی نموده و به تحلیل رخدادها بنشینند، جای تأمل و بحث است. به نظر می‌رسد این گروه نظام پیشین یعنی رژیم پهلوی را، از صدر تا ذیل، ساخته و پرداخته بیگانه و به مثابه آلت فعل محض آنان می‌دانند.

توطئه‌انگاری پیش از آنکه نظریه باشد یکی از شیوه‌های رایج در سازوکارها و واکنش‌های دفاعی در همه‌ی جوامع سیاسی است. اما در کشورهای توسعه نیافته‌تر استفاده از این سازوکار بیشتر مشاهده می‌شود. مقدمه‌ی توطئه‌انگاری، فرافکنی است. فرافکنی مکانیسم دفاعی افراد برای نسبت دادن عیب‌ها و اعمال نامطلوب خود به دیگران است. شخص فرافکن می‌کوشد برای گذار از بحران خاموش کردن انتقاد دیگران و صدای مخالفان، از این طریق مرهمی، هرچند کوتاه مدت، بر دردها و عیب‌های خود فراهم کند. اما مشکل به همین جا خاتمه نمی‌یابد زیرا پس از مدتی کم‌کم خود و طرفدارانش این نسبت‌دادن را باور می‌کنند و آن را درست می‌انگارند. همان‌گونه که بعضی از بیماران به جای آنکه به علل متعدد و مختلف روان-تنی توجه کنند، علت بیماری خود را

در حوزه سیاست و تاریخ
برخی از ساده‌اندیشان به
جای شناخت شبکه‌ی در هم
تنیده‌ی علل و عوامل نهادی
و ساختاری که به دانش
فنی و نگرش حرفه‌ای و
علمی نیاز دارد با فرافکنی
به اشباح داخلی و خارجی
رو آورده و به جای مواجهه
با واقعیت، از روی ترس یا
شیادی، ضعف‌ها، شکست‌ها
و ناکامی‌ها را به دشمنان،
توطئه‌گران یا خارجی‌ها
و حتی گروه‌های موهوم
نسبت داده‌اند.

چشم‌زخم همسایه می‌دانند، در حوزه سیاست و تاریخ هم برخی از ساده‌اندیشان به جای شناخت شبکه‌ی در هم تنیده‌ی علل و عوامل نهادی و ساختاری که به دانش فنی و نگرش حرفه‌ای و علمی نیاز دارد با فرافکنی به اشباح داخلی و خارجی رو آورده و به جای مواجهه با واقعیت، از روی ترس یا شیادی، ضعف‌ها، شکست‌ها و ناکامی‌ها را به دشمنان، توطئه‌گران یا خارجی‌ها و حتی گروه‌های موهوم نسبت می‌دهند.

نقطه ضعف این نگرش آن است که در این نظر، موضوعات به گونه‌ای ماهوی مورد بررسی قرار نمی‌گیرند و کسانی که بر این دیدگاه اصرار می‌ورزند توجه نمی‌کنند که موفقیت توطئه‌ها، قبل از هر چیز، مرهون وضع و موقعیتی است که در اساس، ریشه در ماهوی بودن قضایا دارند. البته در جهان سیاست و

اقتصاد، نقشه‌های از پیش طراحی شده و کنترل‌های پنهانی و حتی جریان‌سازی یا هدایت جریان‌ها اموری رایج هستند و تا زمانی که ملت‌ها در چارچوب مرزهای جغرافیایی کنونی زندگی می‌کنند این توطئه‌ها، رقابت‌ها، درگیری‌ها و احیاناً غلبه گروهی بر گروه دیگر امری عادی تلقی می‌شود. در چنین چارچوبی دشمن همیشه بوده و در آینده هم خواهد بود. مهم این است که آیا این توطئه‌ها یا تمهیدات را باید علت اساسی در پیدایش وقایع دانست یا اینکه آنها را باید بخشی از یک مجموعه‌ی پیچیده‌تر فرض نمود. در برداشت علمی، چنانچه مقوله‌ی توطئه به عنوان یک فرضیه در نظر گرفته و بررسی شود، می‌توان به رد و یا اثبات آن پرداخت. به عنوان مثال، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در پرتو داده‌های علمی و اسناد تاریخی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. اما توطئه‌انگاری از نوعی اعتقاد جزمی، تعبدی و راسخ ریشه می‌گیرد و نمی‌توان به آسانی آن را در قلمرو تحلیل و بررسی علمی قرار داد و آن را قابل رد یا اثبات فرض نمود. سران رژیم پیشین، از جمله شاه سابق، سقوط دولت شاهنشاهی را ناشی از توطئه قدرت‌های جهانی قلمداد کرده و مدعی شده‌اند همه‌ی اتفاقاتی که افتاد در نتیجه‌ی برنامه‌ها و توطئه‌های خارجی بود. این افراد ناتوانی خود را در اداره‌ی کشور در لحظات بحرانی ناشی از توطئه پشت پرده بیگانگان، که کسی قادر به خنثی کردن آن نیست، نسبت داده‌اند. این مطلب در جای جای خاطرات چند تن دیگر از صاحب منصبان پیشین هم دیده می‌شود. این مفهوم در واقع به شکل یک سازوکار دفاعی درآمده تا از افراد رفع مسئولیت کند.

در نگرش مبتنی بر توطئه، رخدادهای پیچیده‌ی تاریخی ساده فرض می‌شوند و محیط زندگی آکنده از سوءظن، پر دسیسه و شیطانی و عاری از اعتماد و تفاهم قلمداد می‌شود تا در سایه‌ی آن

این فرصت و امکان به دست آید که عده‌ای بتوانند با فراق‌کنی از خودشان رفع مسئولیت کنند و همه‌ی تقصیرها را به گردن توطئه‌چینی بیگانگان و دشمنان بیندازند و به این ترتیب برای خود آرامش فکری و روانی بیافرینند.

نکته‌ی مهم دیگر این است که در تحلیل‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی باید به منافع گروه‌های مختلف مانند منافع قدرت‌های بزرگ، منافع قدرت‌های منطقه‌ای، منافع ملی، منافع حکومتگران و شخص حاکم و همچنین منافع گروه‌ها و احزاب مختلف هم توجه کرد. نظام پیشین هم از این قاعده مستثنی نبود. به عنوان مثال، نحوه‌ی عمل شاه در دهه‌ی ۱۳۲۰، به‌ویژه در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، به‌گونه‌ای حقیرانه با مقام‌های انگلیسی و آمریکایی تماس می‌گرفت و از آنان برای بقای خود کمک می‌خواست، با نحوه‌ی عمل او در سال‌های دهه‌ی ۱۳۵۰ که موقعیت داخلی، منطقه‌ای و جهانی او تغییر کرده بود و حتی گاهی غرب را هم مورد سرزنش قرار می‌داد، متفاوت بود.

از جهت دیگر تنبلی ذهنی و امتناع از تفکر علمی و ضعف خردورزی به نحو بارزی مانع تجزیه و تحلیل منطقی و کنار هم گذاشتن عوامل مختلف در بررسی‌های تاریخی می‌شود و عقیده به توهم توطئه را گسترش می‌دهد.

نکته‌ی پایانی در نقد این نگرش، نپرداختن به تحلیل پدیده‌ی قدرت و کالبد شکافی ابعاد گوناگون آن است. صرف نظر از اینکه توطئه را به چه دولت و کدام قدرت نسبت دهیم تردیدی نیست که دولت انگلستان، در صحنه‌ی سیاست جهان حداقل در تمام سال‌های قرن نوزدهم و تا قبل از جنگ جهانی دوم در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم، نقش اول را داشت. سؤال این است چنانچه این قدرت و نقش برتر را به جای انگلستان، دولت‌های دیگر مانند فرانسه، آلمان و... می‌داشتند آیا در برابر دولت‌ها

یک ناسیونالیست، یک لیبرال یا یک چپ‌گرا چنانچه بخواهند در مقام واقعه‌نگار عمل کنند، هر کدام منظره و صحنه‌ی واقعه و پشت صحنه را در تاریخ به گونه‌ی خاص خود می‌بینند و هر کدام از این افراد درک گوناگونی از حوادث دارد؛ اما مورخ باید بداند که در تاریخ با واقعیت‌های گوناگون و بیشمارى مواجه است و اوست که باید، از جهت اهمیت، هر کدام را طبقه‌بندی کرده و جای هر یک را در روند تاریخی نشان دهد.

کشورهای ضعیف کارکرد دیگری متفاوت از آنچه انگلستان از خود نشان داده بود، ارائه می‌دادند یا خیر؟ مروری اجمالی بر رخدادهای تاریخی در تمام اعصار خلاف این نظر را نشان می‌دهد.

پیرو همین نگرش، عده‌ای از نویسندگان، به خصوص در سال‌های پس از انقلاب، بر توطئه‌های فراماسون‌ها و کانون‌های فراماسونری در تحولات تاریخی ایران تأکید کرده‌اند. تأکید بر نقش توطئه‌گرانه‌ی یهودیان و... نمونه‌ای دیگر از این دست است که پاره‌ای از نویسندگان در آثار و نوشته‌های تاریخی خود بدان پرداخته‌اند.

آسیب‌شناسی تاریخی و ضرورت تاریخ شفاهی

مروری کوتاه بر رویکردهای تاریخ‌نگاری معاصر ایران به خوبی بروز نوعی بیماری را در نگارش تاریخ ما نشان می‌دهد. این

بیماری چیزی جز فرو غلتیدن در نوعی مغالطه‌ی کنه و وجه نیست. مغالطه کنه و وجه اصطلاحی در منطق است و منظور ما در اینجا افاده‌ی این معنی است که اغلب پژوهشگران ما با نگرش ویژه‌ی خود، به گونه‌ای مونولوگ، تنها به وجهی خاص از رخدادهای و گزاره‌های تاریخی توجه کرده و بعد هر کدام سعی نموده‌اند با تعمیم آن وجه خاص بر سایر وجوه تأثیرگذار بر وقایع، کنه واقعیت را کشف کنند. بدون اینکه قصد داشته باشیم نسبت قضاوت‌های تاریخی را تفسیر کنیم، باید به این نکته‌ی مهم توجه داشته باشیم که هر یک از دیدگاه‌های مطرح شده از دامنه‌ی برد و اعتبار تاریخی محدودی برخوردار است و هر کدام فقط بخشی از واقعیت را منعکس می‌کنند. برای اینکه موضوع بیشتر روشن شود باید بدانیم هر واقعیت تاریخی دو خصوصیت ویژه دارد: نخستین خصوصیت واقعیت تاریخی، پیچیدگی فوق‌العاده‌ی آن است.

دومین ویژگی، رابطه‌ی محکم واقعیت تاریخی با عوامل دیگر است.

جدا کردن واقعیت‌ها از هم و حذف آنها از قرینه‌ها و از تار و پودی که واقعیت تاریخی از آنها بافته شده در تاریخ و علوم اجتماعی کاری مشکل و خطرناک است زیرا موجب می‌شود گاهی واقعیت، مفهوم واقعی خود را از دست بدهد. درست

است که یک ناسیونالیست، یک لیبرال یا یک چپ‌گرا چنانچه بخواهند در مقام واقعه‌نگار عمل کنند، هر کدام منظره و صحنه‌ی واقعه و پشت صحنه را در تاریخ به گونه‌ی خاص خود می‌بینند و هر کدام از این افراد درک گوناگونی از حوادث دارد؛ اما مورخ باید بداند که در تاریخ با واقعیت‌های گوناگون و بیشمارى مواجه است و اوست که باید، از جهت اهمیت، هر کدام را طبقه‌بندی کرده و جای هر یک را در روند تاریخی نشان دهد.

از سوی دیگر هر پژوهش تاریخی دو رکن اساسی دارد:

۱- تبیین چگونگی واقعه

۲- تبیین چرایی آن

در هر دو رکن، مورخ به طور جدی نیازمند علوم کمکی است و تا زمانی که با ذهن خالی به سراغ تاریخ برود، نخواهد توانست در پیشرفت تفکر تاریخی گامی به پیش بردارد.

باری، نارسایی رویکردهای تاریخ نگاری در ارائه تصویری مطابق واقع از ایران طی یکصد سال گذشته همراه با داوری‌های جاهلانه و بعضاً اغفالگرانه‌ی برخی از نویسندگان داخلی و خارجی، ما را بر آن می‌دارد تا به واکاوی تحلیل‌های گذشته در چهار سطح جهانی، منطقه‌ای، ملی و شخصیتی بپردازیم. خوشبختانه بروز انقلابات سیاسی و اجتماعی در نیمه دوم قرن نوزدهم و جنبش‌های استقلال طلبانه بعد از جنگ‌های جهانی، به تدریج به ساماندهی تحلیل‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی درباره‌ی نخبگان و توده‌های مردم تأثیر جدی بر جای نهاد و تمهیدات لازم را برای تحقیقات کیفی با روش‌ها و ابزارهای جدید فراهم آورد.

پس از فروپاشی رژیم تزاری روسیه که عده‌ی زیادی از شاهزادگان، دولتمردان و درباریان، با فرار از روسیه، به آمریکا و اروپا پناه بردند فکر تأسیس آرشیو شفاهی و تکیه بر اطلاعات شنیداری در پژوهش‌های تاریخی مورد توجه

در یک تعریف کلی،
تاریخ شفاهی به معنی
جمع‌آوری مجموعه‌ای
از روایت‌ها، اطلاعات،
خاطرات، نظرات و
تجربیات شخصی افراد
درباره‌ی یک واقعه یا
مفهوم تاریخی از طریق
گفت‌وگو به صورت زبانی
و شنیداری در حوزه‌های
مختلف علوم انسانی و
انتقال آن به نسل‌های
بعدی است.

حوزه‌های تاریخ و علوم انسانی قرار گرفت. مدتی بعد، با اختراع دستگاه ضبط صوت در دهه‌ی ۱۹۴۰، تاریخ شفاهی در مفهوم جدید، خود را نشان داد و دو دهه‌ی بعد به عنوان رشته‌ای دانشگاهی درآمد و اکنون نزدیک به چهار دهه می‌گذرد که نسبت به تاریخ شفاهی به عنوان یک رشته‌ی دانشگاهی زیاد تأکید می‌شود. به ویژه از زمان برآمدن تئوری‌هایی که میدان بیشتری برای تحقیقات کیفی قائل شده‌اند، موضوع پرداختن به تاریخ شفاهی به صورت امری جدی درآمد است. تا پیش از این، گرایش‌های تاریخ‌نگاری، به‌ویژه در دهه‌های نخستین سده‌ی بیستم، با مد نظر قرار دادن تئوری‌های پوزیتیویستی به‌منظور کنترل و پیش‌بینی رخدادها، بیشتر به گزارش‌های آماری توجه می‌کردند؛ در حالی که با مطرح‌شدن نظریه‌های پست مدرن، رویکرد هرمنوتیکی بر مبنای تفسیر حوادث مدنظر پژوهشگران قرار گرفت. علاوه بر این، دو عنصر زمان و فضا در تاریخ‌نگاری شفاهی، که سرشتی میان‌رشته‌ای داشت، به شدت اهمیت یافت و از این پس تاریخ شفاهی به جای ارائه آمار و توجه به ترازهای کمی و ارائه نگرش‌های پوزیتیویستی، توصیف دقیق رفتارها و شرح روابط میان افراد و رخدادها را در دستور کار خود قرار داد.

اما در مورد ایران، موضوع تاریخ شفاهی به‌عنوان یکی از روش‌های مجموعه‌سازی و جمع‌آوری اطلاعات دست‌اول پدیده‌ی متأخرتری است. از یک سو وقوع انقلاب اسلامی و به دنبال آن مهاجرت صدها تن از مقامات و صاحب‌منصبان حکومت پیشین به غرب فرصتی استثنایی برای جمع‌آوری اطلاعات تاریخی در خارج از کشور فراهم آورد؛ و از سوی دیگر در کنار این افراد، نهادهای متعدد با اهداف گوناگون در داخل و خارج کشور ایجاد شد و به جمع‌آوری و نشر سرگذشتنامه‌ها مبادرت ورزیدند. رونق و گسترش این شیوه از سرگذشت‌نگاری و



میزان علاقه و شیفتگی مردم نسبت به مطالعه این گونه آثار را باید در پیوند با علل واژگونی نظام گذشته دید؛ زیرا از لایه‌لای این مصاحبه‌ها و نوشتارها که اغلب راویان آن از شخصیت‌های آن دوره هستند و هر کدام به نوبه‌ی خود فعالیتی در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نظامی داشته‌اند، می‌توان سرنخی برای علل سقوط نظام گذشته به دست آورد و گوشه‌هایی مبهم از تاریخ واقعی گذشته را روشن ساخت. مروری کوتاه بر مصاحبه‌های انجام گرفته در مراکز اسنادی داخل ایران نشان می‌دهد که محتوای اغلب مصاحبه‌ها معطوف به تاریخ سیاسی معاصر ایران بوده و بیشتر آنها در سطح نخبگان سیاسی و مقامات بالای اداری انجام گرفته است. با افرادی که در لایه‌های میانی و پایینی جامعه قرار دارند، مصاحبه‌ها کمتر بوده است. همچنین در مصاحبه‌های انجام گرفته زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، آداب و رسوم، امور هنری و مردم شناسی و نیز موضوعاتی که جنبه‌ی فرارژیمی و فراحکومتی داشته باشند بسیار کم‌رنگ می‌باشند. با این همه و به رغم کاستی‌های موجود، رونق تاریخ شفاهی به معنای عام و رایج آن، از سال‌های پس از انقلاب اسلامی نه تنها در داخل کشور بلکه در بیرون مرزها، باشتاب، مسیری را می‌پیماید که به هیچ وجه با گذشته قابل مقایسه نیست و همین اندازه کارهایی که انجام گرفته، توانسته تحقیقات دانشگاهی را در داخل و خارج کشور تحت تأثیر قرار دهد.

تاریخ شفاهی و ویژگی‌های آن

«تاریخ شفاهی» مفهومی مدرن و امروزی دارد که پس از جنگ جهانی دوم مرسوم شد، همچنان که «مفهوم تاریخ» به معنی امروزی آن محصول تفکر مدرن و مولود عصر روشنگری در قرن هجدهم است. همان گونه که در عصر روشنگری شیوه‌ی تفکر و دستیابی به حقایق جهان تحت تأثیر اومانیزم قرار گرفت و حصول

به حقیقت تنها منوط به درک انسان‌ها از هستی و نه موضوعی اعطاشدنی به انسان تلقی شد. در شیوه‌ی تاریخ‌نگاری مبتنی بر تاریخ شفاهی، امر واقع با روایت راویان گوناگون موجب کمرنگ شدن تاریخ سند محور گردید. در این نگرش، حقایق امور چیزهایی نیستند که قبلاً بوده یا در آینده خواهند بود بلکه درک واقعیت آن چیزی است که با شناخت و فهم انسان‌ها معنی می‌یابد و تبیین می‌شود. بر این اساس، تاریخ شفاهی، با بهره‌گیری از امکانات تکنیکی و ارتباطی جدید، به شناخت یک رخداد از طریق ادراک متفاوت هر یک از راویان می‌پردازد. بنابر آنچه آمد، هر آنچه از افسانه‌ها و اسطوره‌ها و گفت‌وگوهای مندرج در منابع مکتوب و خاطرات گذشته پیش از قرن بیستم به جای مانده تاریخ شفاهی نیست بلکه ترکیبی از سنت شفاهی و منابع شفاهی است.

در یک تعریف کلی، تاریخ شفاهی به معنی جمع‌آوری مجموعه‌ای از روایت‌ها، اطلاعات، خاطرات، نظرات و تجربیات شخصی افراد درباره‌ی یک واقعه یا مفهوم تاریخی از طریق گفت‌وگو به صورت زبانی و شنیداری در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و انتقال آن به نسل‌های بعدی است. روایت‌های ارائه شده چنانچه به لحاظ شکل و محتوا انسجامی منطقی و مرتبط با یکدیگر داشته باشند و از طریق مصاحبه بتوانند به میزان کافی از استفهام و استنباط بهره‌برند در این صورت واجد معنی تاریخ شفاهی خواهند بود. از این منظر، تاریخ شفاهی بیان‌کننده‌ی نوع جدیدی از تاریخ نیست و ماهیتی جدا از مفهوم تاریخ ندارد بلکه به منزله‌ی یکی از روش‌های تاریخ‌نگاری است که می‌تواند در افزایش شناخت انسان‌ها از وقایع و حوادث گذشته نقشی تعیین‌کننده داشته باشد. چنانچه در نظر داشته باشیم که منابع مکتوب - اعم از گزارش‌های رسمی، فرمان‌ها، اسناد و مدارک مکتوب و همچنین پژوهش‌های مستقلی که در موضوعات تاریخی انجام

گرفته عموماً محدود و ناقص هستند؛ از این جهت، تاریخ شفاهی حالت نوعی منبع اولیه و اصلی و همچنین تکمیل‌کننده را دارد. در حوزه‌هایی از تاریخ، که شواهد و مدارک مستند کمیاب است و یا با تمایلات و گرایش‌های یک جانبه نوشته شده، تاریخ شفاهی به بسط و گسترش این دانش تاریخی می‌پردازد.

ویژگی برجسته‌ی تاریخ شفاهی، در مقایسه با تاریخ‌نگاری مبتنی بر اسناد و گزارش‌های رسمی، ضبط و ترسیم ویژگی‌های روان‌شناختی و ارائه تصویری کم و بیش زنده بر اساس تجربیات مستقیم و غیرمستقیم افراد است. در این شیوه، ثبت حوادث به واسطه‌ی درج آهنگ و زیر و بم صدا و ظرایف کلامی به گونه‌ای است که عواطف و احساسات اشخاص بازنمایانده و تجربیات آنان با گزارش‌های تاریخی تلفیق می‌شوند. شرح روابط و رفتارهای افراد در تاریخ شفاهی موضوع بااهمیتی است. باید فرصتی فراهم آورد تا از طریق مصاحبه ابتدا متن تولید شود. در این صورت، اطلاعات به دست آمده، از فرد مستقل شده و به راهی می‌رود که دیگر ربطی به فرد ندارد و پژوهشگر می‌تواند با استفاده از اسناد و مدارک دیگر به نقد و تحلیل متن اظهارات گوینده بپردازد. به عبارت دیگر، در تاریخ شفاهی باید میدان وسیعی برای گوینده یا مصاحبه‌شونده (از زمینه‌های خانوادگی و تحصیلات گرفته تا خاستگاه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) گشوده شود تا، از این طریق، ماده‌ی خام برای تحقیقات بعدی فراهم آید. از این نظر تاریخ شفاهی، علاوه بر تکمیل اطلاعات و شواهد، مأخذی درجه‌ی اول در روش‌شناسی است.

آنچه در تاریخ شفاهی اهمیت دارد توجه به روش‌های کیفی و فهم شهودی از طریق مصاحبه است. فلسفه وجودی تاریخ شفاهی همین است که به روایت‌کننده فرصت دهیم مطابق میل خود داستان زندگی‌اش را بیان کند. حداقل

نتیجه‌ای که از این کار گرفته می‌شود این است که مطالبی، با در نظر گرفتن شرایط و اصول کار مصاحبه، ثبت و ضبط می‌شود. این مطالب به تدریج جایگزین‌ها یا مکمل‌های مناسبی برای بررسی‌های تاریخی خواهند شد. تاریخ شفاهی اگر نتواند چرایی یک رخداد را روشن کند، با بهره‌گیری از دانش‌هایی که ماهیتی میان رشته‌ای دارند (مثل روان‌شناسی و مردم‌شناسی و...) چگونگی واقعه را بهتر از اسناد و آثار مکتوب بیان یا تبیین می‌کند.

اعتبار تاریخ شفاهی

غالباً این پرسش از سوی بعضی از صاحب‌نظران به ویژه مدرسان رشته‌ی تاریخ دانشگاه‌ها، در گوشه و کنار مطرح شده که آیا تاریخ شفاهی به تنهایی می‌تواند پایه‌ی شناخت تاریخی قلمداد شود؟ و اصولاً تاریخ شفاهی به عنوان شواهد تاریخی تا چه اندازه اعتبار دارد؟ در پاسخ به این سؤال باید به چند نکته توجه کرد: نکته‌ی اول اینکه نمی‌توان انکار کرد که شمار مصاحبه‌شوندگانی که به قصد خودنمایی و تعریف و تمجید و خودستایی از خود یا توجیه و تبرئه خویش در مقابل معاصران و آیندگان به مصاحبه رو می‌آورند نسبتاً زیاد است؛ اما این ایراد تنها به تاریخ شفاهی اختصاص ندارد بلکه نویسندگان و مؤلفان حرفه‌ای هم در بسیاری از موارد برای توجیه اقدامات خود دست به تحریف زده و بنا بر ذوق و علاقه نسبت به موضوعی خاص، حقیقتی را کتمان می‌کنند و گاهی در پاسخ به یک اتهام به سفسطه رو می‌آورند. از این رو، کمتر نوشته یا خودزیست‌نامه‌ای پیدا می‌شود که نویسنده‌ی آن خالی از شائبه خودستایی باشد. اما توجه داشته باشیم که همین مطلب زمینه‌ی مناسبی جهت وقوف پژوهشگران بر کینه‌های فروخورده، اغراض شخصی و انگیزه‌ها و افکار واقعی نویسنده، که در جاهای دیگر ثبت نشده و چه بسا از نظر معاصران پنهان مانده است، فراهم می‌کند.

نکته‌ی دوم اینکه خاطره‌نویسان و خاطره‌گویان در رویدادهایی که شرح می‌دهند از سه حال خارج نیستند: یا مستقیماً در رویدادها دخالت داشته‌اند؛ یا اینکه در بیان و نوشتن مطالب از منابع دست اول استفاده کرده‌اند؛ و یا اینکه صرفاً دیده‌ها و شنیده‌های خود را از رویداد نقل می‌کنند. در هر سه مورد گزارش‌های آنان معمولاً از آشنایی و نزدیکی گوینده یا نویسنده به موضوع مورد بحث حکایت دارد. به همین علت، حاوی اطلاعات و جزئیات قابل توجهی است که به سختی می‌توان آنها را از منابع دیگر استخراج کرد. همین جنبه‌ی مثبت، از ویژگی منفی این‌گونه آثار، یعنی خصلت شخصی و غیربیطرفانه‌ی گزارش، می‌کاهد.

نکته‌ی سوم این است که تاریخ شفاهی عموماً ملهم از تجربه‌ی شخصی و دیدگاه‌های فردی است؛ لذا باید در مقایسه و مقابله با آثار مشابه و اسناد مکتوب مورد استفاده قرار گیرد. علاوه بر این، ارزش هر گفته و نوشته‌ای به اهمیت و وزن اجتماعی صاحب اثر بستگی دارد. و بالاخره اینکه، علاوه بر تاریخ شفاهی و خاطرات، اسناد مکتوب هم ممکن است ناقص و نادرست تنظیم شده و یا همراه‌کننده باشند. کما اینکه می‌دانیم در مورد اعتبار سند واحد، افراد مختلف داوری یکسان ندارند. بنابراین، چنانچه از حیث اعتبار، به تاریخ شفاهی ایرادی وارد باشد، همین ایراد در مورد اسناد نیز صادق است.

بنابر آنچه آمد، در مورد شواهد شفاهی باید همان احتیاطی را رعایت کرد که در مورد اسناد دیگر به کار می‌بریم. اسنادی که در زمان خاصی نوشته می‌شوند بلافاصل هستند و تحت تأثیر وقایع آتی قرار نمی‌گیرند. عبارتی که در زمان خود مکتوب می‌شود الزاماً از سخنانی که بعدها به عنوان شهادت از آن یاد می‌شود صحیح‌تر نیست. مهم آن است که شواهد، اعم از مکتوب یا

شفاهی، باید قانع‌کننده و قابل تأیید باشد. عمده‌ی محققان مایلند مدارک شفاهی کامل، دقیق و قابل اعتماد باشد. این گروه باید صحت اطلاعاتی را که از طریق مصاحبه‌ها به دست می‌آورند با استفاده از اسناد و منابع دیگر مطابقت دهند و برای نتیجه‌گیری، منابع مخالف را مورد سنجش قرار دهند.

محقق تاریخ شفاهی ممکن است در یک مصاحبه، براساس مدارک موجود، به نتیجه‌ای برسد که در آینده روایت‌های دیگر، آن را نقض کند. این موضوع منافاتی با منطق ادراک علمی ندارد زیرا هیچ پژوهشگری نباید انتظار داشته باشد که مجموعه‌های تاریخ شفاهی دنبال کشف حقایق مطلق هستند بلکه این مجموعه‌ها بیشتر به دنبال ثبت تجربیاتی هستند که تاکنون بیان نشده، اما وجود داشته‌اند. هدف اصلی و عمده‌ای که در مصاحبه‌ها دنبال می‌شود یافتن اطلاعات تازه، پرهیزدادن از ساده‌انگاری در تحلیل‌های متعارف تاریخی و روشن کردن بیشتر واقعیات از طریق کمک به گوینده و طرح سؤالات مناسب و به موقع است.

متأسفانه در بعضی از مصاحبه‌ها منطق ارتباط میان موضوعات گفت‌وگو مورد غفلت قرار می‌گیرد به طوری که هیچ‌گونه نظم و ارتباطی که بتواند موارد را در بیان خاطرات به هم ببیوندد وجود ندارد. سؤال‌کننده باید به هنگام پرسش این نظم و ترتیب را رعایت کند تا گوینده در پاسخ به هر پرسش، در حدود همان سؤال، جواب دهد و مطالبی را که ارتجالاً به یاد می‌آورد به صورتی در هم و بر هم بیان نکند.

ضبط صدا

ضبط صدا بهترین ابزار محقق تاریخ شفاهی برای تأیید و حمایت از خودش است. مصاحبه‌شونده ممکن است به نحوه‌ی نقل قول از وی اعتراض کند یا اینکه پشت اظهاراتی که در مصاحبه داشته ناپیستد. در این صورت ضبط

صدای مصاحبه شونده گواه خوبی برای دفاع در مقابل چنین واکنش‌هایی است. برخی مصاحبه‌شونده‌ها، به خصوص شخصیت‌های سرشناس، ممکن است از نقل نادرست گفته‌هایشان بیم داشته باشند؛ در نتیجه، بر ضبط صدا اصرار می‌ورزند. گاهی ممکن است مصاحبه شونده به علت ترس یا نخوت یا احساساتی که می‌توان با اطمینان بخشی یا تمجید بر آنها غلبه کرد با ضبط صدا مخالفت کند. در این صورت، مصاحبه کننده مجبور می‌شود به یادداشت‌برداری رو آورد. اشکال وارد بر یادداشت‌برداری این است که مصاحبه کننده پس از پایان مصاحبه باید از حافظه کمک بگیرد و تفسیر بنویسد؛ در صورتی که نقل قول‌های برگرفته از نوار دقیق است. ضمناً از آنجا که ممکن است مصاحبه کننده بعضی از ظرایف مصاحبه را، هنگام ضبط، متوجه نشده باشد، پیاده کردن و گوش دادن به نوار کمک می‌کند که این ظرایف در طول مصاحبه دریافت شود. در مواردی که به دلایل مذکور مصاحبه شونده با ضبط صدا مخالفت کرد، مصاحبه کننده می‌تواند پس از اندکی یادداشت‌برداری و در نهایت خونسردی، بدون آنکه امید خود را نسبت به ضبط صدا از دست بدهد، خطاب به مصاحبه شونده با لحنی مؤدبانه از این عبارت استفاده کند: «چقدر حیف است که این مصاحبه ضبط نمی‌شود، زیرا یادداشت‌های من نمی‌توانند حق کلام را درباره‌ی اندیشه‌های مستدل و سخنان دلپذیر شما ادا کنند.»

بیان این‌گونه عبارات در اکثر موارد موجب می‌شود مصاحبه شونده اجازه دهد بقیه مصاحبه ضبط شود.

کارکردهای تاریخ شفاهی

تاریخ شفاهی چنانچه با استانداردهای صحیح و قابل قبول و فعالانه عمل کند می‌تواند چند کارکرد مفید داشته باشد:

۱- تمرکززدایی در اسناد و مدارک و تاریخ نگاری از طریق فراهم آوردن فرصتی

برابر برای دیگران که در حاشیه بوده‌اند. می‌دانیم که تاکنون بخش عمده‌ی اسناد و مدارک در حیطه‌ی انحصاری دولت‌ها و نهادهای حکومتی بوده است. از سوی دیگر، تاریخ نگاری رسمی، از گذشته‌های دور تاکنون، در باب توصیف توده‌های مردم بسیار کوتاهی کرده و عجیب اینکه حتی از ذکر آنها نیز احتراز جسته است. رویکرد تاریخ شفاهی به توده‌های مردم، ضمن زدودن تمرکز، به انبوه‌سازی اطلاعات و شواهد خواهد انجامید.

۲- تاریخ شفاهی برخلاف یادداشت‌های روزانه، گزارش‌ها، اسناد، فرمان‌ها و منابع مکتوب دیگر، که خودنویسته و تک‌گویی هستند، بر دیالوگ متکی است.

در دیالوگ، نقد و بررسی از همان ابتدای مصاحبه و گفت و گو وجود دارد و به نوعی شناخت حضوری و شهودی را به دست می‌دهد.

۳- مصاحبه‌های فعال در تاریخ شفاهی می‌توانند حدسیات و عناصر پنهان شده، وقایع گم شده و حلقه‌های مفقود در رخدادهای آشکار کنند.

۴- در تاریخ شفاهی، احساسات، عواطف و خصوصیات روانی انسان‌ها و در نتیجه علل واقعی اعمال آنها بهتر روشن می‌شود. ۵- در تاریخ شفاهی نکات حائز اهمیت و امور پشت پرده و رای اسناد و مدارک مکتوب تا حدود زیادی آشکار می‌شوند.

۶- تاریخ شفاهی بر ارزش شواهد شفاهی می‌افزاید و چنانچه مصاحبه کننده، تعلیم دیده و حرفه‌ای باشد می‌تواند جریان نقل وقایع از سوی مصاحبه شونده را طوری هدایت کند که شخص اتفاقاتی که سال‌ها به فراموشی سپرده، به هنگام پرسش، به آسانی به یاد آورد. پرسش باعث می‌شود مصاحبه شونده به چیزی پاسخ دهد که در غیر این صورت آن را به فراموشی می‌سپرد.

برگرفته از:

فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۴۵